بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

28/11/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - روایات دال بر برائت شرعیه - حدیث رفع

**ادله برائت(حدیث رفع)**

**مفاد حدیث رفع**

خب در مورد حدیث رفع یک سری بحث های اصولی دیگر باقی مانده است که اینها را می گذاریم انشاءالله بعد از تعطیلات در موردش صحبت می کنیم. امروز می خواهم یک مقداری در مورد فقه الحدیث صفت های اخیر این روایت صحبت کنم. در مورد این روایت آخرین قطعات روایت بحث حسد و طیره، آخرین قطعه روایت سه تا فقره دارد الحسد والطیره و التفکر فی الوسوسه فی الخلق ما لم ینطق بشفه. خب مرحوم شیخ می فرمایند که ظاهرش این است که مؤاخذه بر اینها برداشته شده است یعنی حسد اگر تحقق پیدا کند و طیره تحقق پیدا کند و تفکر تحقق پیدا کند اینها را مؤاخذه برایشان نمی شود. بعد یک سری روایاتی در این مورد را مطرح می کنند و حالا بعد در مورد بعضی هایش صحبت می کنیم. مرحوم مجلسی اول یک جور این روایت را معنا می کند و احتمالات می دهد، مرحوم مجلسی ثانی هم یک جور دیگر. حالا من عبارت مرحوم مجلسی ثانی را در بحار عرض می کنم و یک توضیحی در مورد این عبارت بدهم. در بحار جلد 5 صفحه 304 ایشان می گوید که

**أما الطیره بکسر الطاء و فتح الیاء و سکونها . هو ما یتشأم به من الفال الردی‌ء، فیمکن أن یکون المراد**

**برفعها عن نهی عنها. و ان لا تکون منهیا عنها فی الامم السابقه.**

ایشان می گوید طیره برداشته شد یعنی منهیا عنه است. این چطوری این معنا را می شود در آورد؟

**و یحتمل ان یکون المراد تأثیرها، این تأثیرها در کلام مرحوم مجلسی اول هم هست. أو حرمه تأثر النفس بها و الاعتناء بشأنها و الاخیر اظهر.**

مراد از رفع این است که تأثر نفس بها و الاعتنا بشأنها این محرم است. یا این چجوری می شود

**و الاخیر اظهر و سیأتی بیانها.**

سوال:...

پاسخ: می گوید معنای رفع کردن، از رفع حرام بودن ایشان می گویند می گویند رفع هست یعنی حرام است. یعنی چه؟

سوال: نه نه آن آخری می خواهد بگوید حرام است یا..

پاسخ: حرام است.

سوال: یعنی چیزی نیست شما توجه .. تأثیر ندارد از باب ... است نه از باب حرمت

پاسخ: اینکه انسان متأثر شود و به شأن آن اعتنا کند حرام است. حالا چطوری این را در بیاوریم حالا بیاییم در موردش صحبت می کنیم. بعد در مورد حسد می گوید که

**و کذا الحسد یحتمل الوجهین الاولین**

اصلا بحث مؤاخذه و اینها را اصلا نیاورده است ایشان. بحثی که مرحوم شیخ انصاری مطرح می کند که ظاهرش مؤاخذه است نیاورده است و یک معانی دیگر را ایشان مطرح می کند می گوید و کذا الحسد یحتمل الوجهین الاولین، که نهی از حسد شده است و مراد از رفع یعنی منهیا عنه بودن یا اینکه تأثیر حسد برداشته شده است؟

**ثالثا و هو عدم حرمة ّ ما لا یظهر من الحسد**

بعد تعبیر کرده است که

**ثالثا و هو عدم**

سوال: آن قیدی که حضرت می زند در روایت...

پاسخ: یعنی اگر ظاهر باشد، و هو عدم حرمت ما لا یظهر من الحسد. و

**و ثالثا و هو اظهر کما ورد فی الاخبار الا ان المؤمن یا یُظهر الحسد**

حالا این عبارت چه ایشان می خواهد بفرماید.

سوال: ما لا یظهر من الحسد دیگر

پاسخ: نه حالا آن کما ورد فی الاخبار الا ان المؤمن لا یُظهر الحسد آن ورد فی الاخبار است. این الا ان المؤمن لا یظهر الحسد، عبارتی هست که در بعضی اخبار وارد شده است که حسدش را اظهار نمی کند. و ثالثا و هو عدم حرمت ما لا یظهر من الحسد.

سوال: می گوید اگر حسد را در قلبش داشته باشد که حرام نیست

پاسخ: نه صحبتم این هست که این چطور شد که اینجا شد عدم. آنجا حرمت تأثر النفس بها و الاعتنا بشأنها. اینجا شد عدم حرمت.

سوال: آنجا عدم نیست حاج آقا به عدم شاید منظورش عدم باشد

پاسخ: نه می خواهد بگوید که حرمت .. النفس و الاعتنا بشأنها، مطلبش حرمت است. و این

سوال: رفع شده است به اعتناء به...

پاسخ: رفع شده است یعنی حرمت پیدا کرده است...

سوال: نه می خواهد بگوید که رفع اعتناء به اعتناء الطیره بعد این می شود نتیجه اش حرمت

پاسخ: این عبارت ها یک مقداری جفت و جور کردنشان چجوری می شود این عبارت را چیز کرد. حالا یک سری یک جور معناهایی عرض می کنم حالا ببینیم می توانیم همه این عبارت ها را با اینجوری که معنا می کنم معنا کنیم یا نمی توانیم. قبل از اینکه این را معنا کنم یک روایت دیگری در این بحث ما در مورد سه تا مرحوم صدوق یک روایتی را نقل می کند و یک تفسیر خاصی در مورد این روایت می کند و آن روایت این است. در خصال یک روایتی را نقل می کند مرفوعه است

**قال ثلاثا لم یعر منها نبی فمن دونه الطیرة و الحسد و التفکر فی الوسوسة فی الخلق**

مرحوم صدوق یک معنای ویژه ای در مورد روایات می کند. می گوید که ان المراد بالطیره، التطیر بالنبی أو المؤمن لا تطیر. تمام طیره و حسد و تفکر فی الوسوسه فی الخلق را جنبه مفعولی می دهد. یعنی مطیر واقع شدن محسود واقع شدن، متفکر فیه واقع شدن. اینجوری معنا می کند. می گوید که به پیغمبر فال بد می زنند. کما حکی الله عز و جل عن الکفار قال الطیرنا بک و ممن معک. این یکی. و المراد بالحسد ان یُحسَد لا ان یَحسُد. کما قال الله تعالی ان یَحسدون الناس علی ما آتاهم الله و المراد بالتفکر اطلاع الانبیاء بأهل الوسوسه. یک کسانی هستند که در باره آنها وسوسه می کنند. لا غیر ذلک کما حکی الله عن الورید بن المغیره انه فکّر و قدّر فقتل کیف قدّر. یک ادامه ای دارد که عبارت مرحوم صدوق، در خصال ایشان نیاورده است. من خصال را نگاه می کردم یک **آیه** دیگر را هم، **أن هذا الا سحر یؤثر.**

استاد: ان هذا الا سحر یؤثر در آیه نیست ؟

شاگرد: نه.

استاد: یا در ادامه این آیه است؟ نه نیست

حالا با توجه به این معنایی که مرحوم شیخ صدوق این حدیث، این حدیث همین سه تا را دارد ولی مربوط به حدیث رفع، یعنی حدیث رفع نیست یک چیز دیگر است ولی دو سه آیه بعدش است. با توجه به این معنایی که مرحوم صدوق کرده اند حالا می خواهم کلام مرحوم مجلسی را معنا کنم.

ببینید اینجا کلمه حسد و طیره، و تفکر فی الوسوسه فی الخلق را گویا مرحوم مجلسی به معنای مفعولی گرفته است. یعنی در امت من محسود بودن مرتفع شده است. مطیر بودن برداشته شده است. متفکر فیه بودن برداشته شده است. یعنی از امت من اینها برداشته شده است. برداشته شده است یعنی چه؟ چون حسد نسبت به امت حرمت دارد. طیره نسبت به امت من حرمت دارد. با حرام کردن حسد نسبت به حرمت، حسد را شارع برداشته است. یعنی در واقع این مراد از حسد، حسد دیگران درباره امت من است. طیره دیگران درباره امت من است. تفکر در وسوسه، این برداشتن، مراد برداشتن به یک معنای تکوینی است.

یعنی تکوینا این مصیبت ها را برداشته است. این برداشتن مصیبت دو جور ممکن است باشد. یکی اینکه اگر طیره اینها انجام دهند دیگران نسبت به امت من، اثرش را برداشته است. اثر نمی کند خیلی وقت ها حسدی که یک نفر به دیگری قرار می دهد در محسود اثر می کند. یا طیره مثلا چشم زخمی که گاهی اوقات به دیگران می زنند فال بدی که نسبت به دیگران می زنند خود این فال بد می تواند منشأ اثر باشد تکوینا. شارع مقدس این تأثیری که حسد و طیره دارد، این تأثیر را برداشته است این یکجور که آن معنای دومی است که ایشان، یحتمل ان یکون المراد تأثیرها. یعنی تأثیرش را برداشته است یعنی در امت من تأثیر نمی کند. حسدی که نسبت به امت من کسی کند، طیره ای که در امت من کسی کند در امت من تأثیر نمی کند. و اینها از تأثیر این در امان هستند. این یک جور. یک جور دیگر اینکه چون نهی کرده است، با همین نهی، نه تکوینا برداشته است به یک معنا. با نهی دیگران و این نهی خب خیلی وقت ها امتثال می شود. نه یاینجور نیست که این نهی امتثار نشود. خود همین نهی کردن باعث شده است که کأنه یک مقدار زیادی این حسد و طیره برداشته شده باشد.

سوال:.... آنجا که مصدر یا فاعل باشد اگر قرار باشد که ..... به این معنا که ممنوعیتی که ...تکوینی نهی شده است ... ولو به آن معنای... یعنی شارع مقدس در امت من این را ممنوع و حرام کرده است. چون اینها نباید تکوینا این کار راکنند

پاسخ: بحث این است که از امت من برداشته شده است. رفع از امت باید باشد. یک چیزی باید باشد که باعث شود که، مگر اینکه حالا اینجوری بگوییم که خود طیره و حسد یک فعل، طیره را به معنای فاعلی هم بگیریم بگوییم طیره و حسد یک خصلت خبیث نفسانی است. این خصلت خبیث باعث می شود که رتبه این شخص را پایین بیاورد و او را خوار و پست کند و امثار اینها. شارع مقدس با نهی کردن این خصلت بد را از امت من برداشته باشد. یعنی برداشتن را به معنای، این باز هم برداشتن تکوینی یعنی با نهی کردن امت من از حسد ورزیدن و از تطیر کردن این امت را از حاسد بودن و متطیر بودن نجاتشان داده است. حاسد و متطیر بودن خودش یک مصیبتی هست که انسان ها به این مصیبت گرفتار می شوند و این مصیبت را شارع نهی کرده است و با نهی کردن اینها خب، اگر ببینید بعضی چیزها هست انسانها، مثلا وسوسه، وسوسه تا به طرف یک مراحلی از وسوسه تا اینکه طرف نداند

که این وسوسه حرام است دست از آن نمی کشد. در واقع با تحریم وسوسه، آن مصیبتی که متوجه امت می شود برداشته می شود. این برداشتن به معنای همان برداشتن تکوینی. ولی برداشتن تکوینی به وسیله تحریم شیء. با تحریم شیء این برداشته می شود. خب این معنا هم ممکن است ما بکنیم. و یحتمل ان یکون المراد تأثیرها، این تأثیرها نسبت به همان محسود واقع شدن است. اینکه محسود بخواهند واقع بشوند و متطیر بخواهند واقع شوند و تطیر در آنها اثر کند، این را شارع برداشته است. یعنی تطیر در حق امت من برداشته شده است یعنی اثر ندارد. حسد در حق امت من تأثیر ندارد یعنی برداشته شده است و این هم یک مطلب. آن وقت اگر أو حرمه تأثر النفس بها و الاعتنا بشأنها، آن هم به این اعتبار که در واقع چون نفس حسد و نفس تطیر یک صفت خبیث هست که خود انسان هم در عذاب هست. یک نوع بلا و گرفتاری هست که متوجه انسان شده است. و شارع مقدس با حرام کردن این کار باعث شده است که زمیه این را بخشکاند. در روایات ما هست که به خیلی چیزها اگر اعتنا نکنید از بین می رود. وقتی که انسان به این حسد و طیره اعتنا کند این شاخ و برگ پیدا می کند و زیاد می شود. به وسوسه وقتی اعتنا کند این وسوسه زندگی انسان را می گیرد. می گوید شارع مقدس با تحریم اعتنا کردن به حسد و با تحریم اعتنا کردن به طیره، زمینه از بین بردن طیره که یک گرفتاری هست که متوجه انسان است. این شبیه همان، فرض کن مریضی و جزام و امثال اینهایی که متوجه انسانها، قبلا گفتیم تعبیراتی بود در بعضی روایات می گوید که خداوند مثلا جزام را از یهود برداشته است و رفع به جزام تعلق گرفته بود. داء و مریضی و بلاها و گرفتاری ها را برداشته است. اینها هم در واقع برداشتن این مصیبت ها هست ولی نحوه برداشتنش نه این است که تکوینا انسان ها مبتلای اینها نمی شوند. با تحریم زمینه از بین بردن اینها را فراهم کرده است. اما در مورد حسد هم این معناها چیز هست. و کذا الحسد یحتمل الوجهین الاولین و ثالثا، ثالثا نه اینکه وجه ثالث. یعنی دو وجه اول در آن محتمل است یک وجه سومی هم که غیر از آن وجه ها هست. و اینجا مراد از رفع عدم حرمت است یعنی مؤاخذه. اینجا همان معنایی هست که مرحوم شیخ در مورد این روایت ها معنا می کند که حسد و طیره و وسوسه مؤاخذه ندارند که لازمه اینکه مؤاخذه ندارند اینکه حرام نیست. یک معنای دیگری هست غیر از آن، ایشان می گوید و کذا الحسد

یحتمل الوجهین الاولین و ثالثا، یعنی و وجها ثالثا غیر از آن وجوه مقدمه. وجها ثالثا اگر اینجور بود می گفت و یحتمل وجوه الثلاثه. این ثالثا یک وجه دیگری است غیر از آن وجهی که قبلا ذکر کرده است. و مراد این هست که در مورد حسد، ممکن است که حرمت برداشته شده باشد. که البته حرمت برداشته شدن، خودش ذاتا حرمت برداشته نمی شود. به اعتبار آن مؤاخذه ای که بر حرمت هست، چون مؤاخذه بر حرمت نمی شود در نتیجه خود حرمت هم از محرم بودن می افتد. حالا به هر حال این عبارتی هست که مرحوم مجلسی دارد در مورد این روایت. مرحوم شیخ یک بحث هایی را مطرح می کند که یک بحث این هست که مراد از وسوسه فی التفکر فی الخلق چیست. یک معنا این هست که مراد از خلق یعنی آفرینش. معنای مصدری. اینکه انسان در وسوسه داشته باشد در تفکر در آفرینش، به مرحله وسوسه برسد، اصل تفکر خب آدم می خواهد فکر کند که این آفرینش چه شکلی است. ولی یک موقعی این تفکر به مرحله وسوسه می رسد. آدم هی در آن روایات هست که شیطان می آید و به انسان می گوید که خدا تو را خلق کرده است خود خدا را که خلق کرده است؟ یعنی این فکر ها را به ذهن انسان می اندازد و حالا در روایت در مورد اصل خلق خدا صحبت است. یک چیزهای دیگر بحث اینکه این شرور را خدا برای چه خلق کرده است. نمی دانم اینجور تفاوت هایی که بین انسان ها وجود دارند، چرا شیطان را خلق کرده است بحث شرور بحث شر و امثال اینها. شرور چرا خلق شده است. مشکلاتی که به حکمت الهی بر می گردد. مشکلاتی که به عدالت الهی بر می گردد. مشکلاتی که به جبر و اختیار بر می گردد. اینها همه مشکلاتی هست که خدا این آفرینشش به چه نحو است؟ آیا اعمال را خلق کرده است یا اعمال را خلق نکرده است؟ همه این مفاهیم داخل در و الوسوسه فی التفکر فی الخلق باشد. که این یک جور. یک معنای دیگر مرحوم شیخ مطرح می کنند که آن این است که مراد از خلق، مخلوق باشد. یعنی وسوسه در مخلوقین یعنی سوء ظن به مخلوقین داشتن. وسوسه فی الخلق یا تفکر فی الخلق یک مرحله این است که آدم توجه می کند که خب آدم خوبی است یا بدی است. این مرحله بدیع ابتدائا یک تفکر عادی تا وقتی که به مرحله وسوسه نرسیده باشد خب به هر حال انسانها نسبت به دیگران یک تصوراتی می توانند داشته باشند در ذهنشان خلجان کند که خوب هستند یا بد هستند و

اینها. ولی گاهی اوقات این به معنای وسوسه می رسد. به محض اینکه یک رفتاری می بیند این رفتار را بر اساس آن پیش داوری هایی که هست، این الآن دارد این کار را می کند پدر سوخته دارد، چیزهایی که به خصوص در زندگی های زناشویی خیلی چیز هست که مرد به زنش سوء ظن دارد و برعکس. رفیق به رفیقش سوء ظن پیدا می کند و همه رفتارها را بر اساس این سوء ظن تعریف می کند و احیانا این سوء ظن وقتی زیاد پیش رفت اول به صورت احتمال است و بعد این احتمال به ظن تبدیل می شود و ظن تبدیل به یقین می شود. وقتی زیاد به آن اعتنا کردی و توجه کردی، این کم کم به آن، می گوید که این احتمالات را تا وقتی که به زبان نیاوردی، یا رفتار همه می گوید این احتمالات انسان ها از این احتمالات ایمن نیستند. ولی باید حواسشان جمع باشد که این احتمالات را به زبان، ترتیب اثر به آنها ندهند تا وقتی که یک امر نفسانی هست و یک خلجانات هست، آن خلجانات برایش مؤاخذه نمی شود. ولی بخواهید شما این خلجانات نفسانی را منشأ اثر قرار دهید. یکی اینکه، در یک روایتش مرحوم شیخ یک عبارت قشنگی دارد می گوید که در یک روایت فقط بحث، در یک احتمالات دارد ما لم یظهر بلسان أو ید. هم لسان دارد و هم ید را دارد. در یکی از آنها فقط بلسان را داده است. ایشان جمع می کند و جمع قشنگی هم می کند. ایشان می گوید لسان اولین مراتبش اس. ما لم یظهر بلسان را که آنجا گفته است کأنه تا وقتی که به زبان نیامده است. به طریق اولی وقتی به ید انجام شد، این اشکال دارد. آن را در آن روایتی که أو ید را نیاورده است اکتفا کرده است به اولویتی که از لسان نسبت به ید استفاده می شود. حد اقل را گفته است و گفته است تا وقتی که به مرحله عمل نرسیده است. مرحله اول حداقلش این است که با زبان اظهار کند و مرحله بالاترش این است که به ید و رفتار های عملی و امثال اینها معنا کرده است. خب این هم یک معنا. البته به نظرم حالا یک روایتی اینجا هست، این روایت را من می خوانم ممکن است این روایت را مؤید معنای دوم مرحوم شیخ بگیریم.

**ثلاث لا یسلم منها أحد الطیرة و الحسد و الظن، قیل: فما نصنع؟ قال: إذا تطیرت فامض، و إذا حسدت فلا تبغ،**

اگر تطیر حاصل شد اعتنا نکن به تطیرت و برو. اگر حسد برایت ایجاد شد فلا تبغ، حالا تبغ آیا به معنای بغی کردن و ظلم کردن هست یا بغی به معنای طلب است. یعنی اگر حسد کردی در دلت زوال ملک محسود را نخواه. فلا تطلب، اینکه آن چیزها یعنی سرت به آن حسدی که وجود دارد آن حسد را به مرحله دعای بر زوال آن اشیاء قرار نده. حالا حسد آن مرحله بدوی است که دلم می خواهد او نداشته باشد. یک موقعی نه، هی می گویم که خدایا این را ازش بگیر. و لا تبغ، یعنی فلا تدع علیه. در مقام، فلا تطلب من الله کأنه زوال الملک المحسود یک همچین چیزی. و آن ها را خیلی من مورد بحثم نیست.

**و إذا ظننت فلا تُحقق،**

اذا ظننت فلا تحقق معنایش ممکن است این باشد که اگر نسبت به دیگران ظن بد داشتی فلا تحقق. تحقق اولا آیا تُحقق هست یا تَحقَق؟ اگر تُحقق باشد یعنی ظن سوء داشتی نرو بررسی کن. تلاش کن. یعنی به جستجوی در اینکه این ظن سوء تو حقیقت دارد یا ندارد نپرداز و تحقیق نکن. این یک معنا. فلا تحقَق یعنی به ظن سوء خود اعتنا نکن نه تحقیق نکن. یعنی بر اساس آن ظن خود رفتار نکن. تتحقق بالشیء یعنی به او متحقق شو به او پابند شو. یعنی پابند نشو به آن ظن خود. به آن ظن خود اعتنا نکن کأنه امثال اینها.

سوال: ....

پاسخ: یعنی این خبر را، یعنی به مظنون خود اعتنا نکن کأنه این مظنون، مظنون واقعی است. فلا تتحقق به آن شیء. متحقق به ظن نباش. این یک جور که ظن سوء باشد. من احتمال می دهم که این ظن به همان معنایی وسوه فی الخلق ممکن است باشد. می گوید اذا ظننت، اگر ظن به معنای ظن سوء نه. می گوید اگر تفکرات سوء در ذهن تو ایجاد شد. ظننت یعنی تخیلات. فلا تتحقق، یعنی روی آن نایست رهایش کن. یا فلا تحقق، در مقام بررسی بر نیا. گاهی اوقات یک سری تخیلات هست بعضی انسان ها اصلا توانایی حل مشکل را ندارند. ببینید در بعضی از شبهات، فهم شبهه بسیار آسان تر از فهم حل شبهه است. انسان های زیادی هستند که قدرت فهم شبهه را دارند ولی قدرت فهم ما یرفع الشبهه را ندارند. می گویند اینها وقتی شبهه به ذهنشان می آید رهایش می کنند و دنبالش نمی روند. تحقیق نمی

کنند اصلا در صدد اینکه این شبهه را ببینیم چه جوری حل کنیم یا نکنیم نمی افتند. در مورد خیلی از افراد یک روایتی بود از ابی خالد کابلی، در ابی خالد کابلی می گوید که مؤمن الطاق در مورد چیز هست. نقل می کند که مؤمن الطاق یک مناظره ای کرد و من آن مناظره را خدمت امام صادق، یا در حضور امام صادق، آهان یک کسی آمد خدمت امام صادق و گفت می خواهم مناظره کنم و حضرت اشاره کرد که با مؤمن الطاق مناظره کن. این شخص که با مؤمن الطاق مناظره می کند، مؤمن الطاق او را منکوب می کند. از امام علیه السلام سوال می کند که شما را خوشحال کردم؟ حضرت فرمود که، عبارت روایت را بخوانید

**حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِی إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِیُّ، قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِی مَالِکٍ الْأَحْمَسِیِّ، قَالَ کَانَ رَجُلٌ مِنَ الشُّرَاةِ یَقْدَمُ الْمَدِینَةَ فِی کُلِّ سَنَةٍ، فَکَانَ یَأْتِی أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَیُودِعُهُ مَا یَحْتَاجُ إِلَیْهِ، فَأَتَاهُ سَنَةً مِنْ تِلْکَ السِّنِینَ وَ عِنْدَهُ مُؤْمِنُ الطَّاقِ وَ الْمَجْلِسُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ، فَقَالَ الشَّارِی وَدِدْتُ أَنِّی رَأَیْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِکَ أُکَلِّمُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) لِمُؤْمِنِ الطَّاقِ کَلِّمْهُ یَا مُحَمَّدُ! فَکَلَّمَهُ بِهِ فَقَطَعَهُ سَائِلًا وَ مُجِیباً، فَقَالَ الشَّارِی لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِی أَصْحَابِکَ أَحَداً یُحْسِنُ هَکَذَا! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ فِی أَصْحَابِی مَنْ هُوَ أَکْثَرُ مِنْ هَذَا، قَالَ فَأَعْجَبَتْ مُؤْمِنَ الطَّاقِ** نَفْسُهُ، فَقَالَ یَا سَیِّدِی سَرَرْتُکَ قَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ سَرَرْتَنِی وَ اللَّهِ لَقَدْ قَطَعْتَهُ وَ اللَّهِ لَقَدْ حَصَرْتَهُ، وَ اللَّهِ مَا قُلْتَ مِنَ الْحَقِّ حَرْفاً وَاحِداً، قَالَ وَ کَیْفَ قَالَ لِأَنَّکَ تَکَلَّمَ عَلَی الْقِیَاسِ وَ الْقِیَاسُ لَیْسَ مِنْ دِینِی.

خب این روایت آن که می خواستم بگویم نیست. در یک روایتی از ابی خالد کابلی هست که خلاصه امام علیه السلام می گویند که نسبت به مؤمن الطاق خیلی خوشحال شدند از اینکه مناظره کرده اند و امثال اینها ابو خالد می گوید که شما به ما گفتید که، آهان یادم افتاد. ابو خالد کابلی می گوید مؤمن الطاق داشت مناظره می کرد و ابو خالد کابلی آمد پیش مؤمن الطاق و گفت که امام نهی کرده اند از مناظره کردن. مؤمن الطاق گفت که به شما گفته اند که به من بیایید یک همچین حرفی را بزنید؟ گفت نه. گفت نهی امام را گوش کن و تو مناظره نکن. خلاصه من مناظره کردم و اینها، عرض کنم خدمت شما حالا این را بخوانید تعبیرش را

**عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْکَابُلِیِّ، قَالَ رَأَیْتُ أَبَا جَعْفَرٍ صَاحِبَ الطَّاقِ وَ هُوَ قَاعِدٌ فِی الرَّوْضَةِ قَدْ قَطَعَ أَهْلُ الْمَدِینَةِ أَزْرَارَهُ وَ هُوَ دَائِبٌ یُجِیبُهُمْ وَ یَسْأَلُونَهُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ** **إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ یَنْهَانَا عَنِ الْکَلَامِ فَقَالَ أَمَرَکَ أَنْ تَقُولَ لِی فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ وَ لَکِنْ أَمَرَنِی أَنْ لَا أُکَلِّمَ أَحَداً، قَالَ فَاذْهَبْ فَأَطِعْهُ فِیمَا أَمَرَکَ، فَدَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَأَخْبَرْتُهُ بِقِصَّةِ**

**صَاحِبِ الطَّاقِ وَ مَا قُلْتُ لَهُ وَ قَوْلُهُ لِی اذْهَبْ وَ أَطِعْهُ فِیمَا أَمَرَکَ، فَتَبَسَّمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ، قَالَ یَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ صَاحِبَ الطَّاقِ یُکَلِّمُ النَّاسَ فَیَطِیرُ وَ یَنْقَضُّ،**

یطیر یعنی پرواز می کند. ینقض یعنی پایین می آید.

**وَ أَنْتَ إِنْ قَصُّوکَ لَنْ تَطِیرَ**

می رود بالا می آید پایین تو اگر بیای پایین دیگر بالا نمی روی. خیلی از انسان ها، ابو خالد کابلی جزو اصحاب خاص است یکی از سه نفری هست که بعد از امام، می گوید ... الناس الا ثلاثه الا اربع نمی دانم بعد از امام حسین علیه السلام جزو اصحاب خاص است ابو خالد کابلی. یک شخص ویژه است. همین را امام علیه السلام بنا بر این روایت نهی می کند از کلام چون توانایی شنیدن یک سری شبهات را ندارند. می گوید تو از جهت فکری این قدرت را نداری که بتوانی مشکلات را حل کنی. بحث این است که خیلی وقت ها انسان ها اذا ظننت فلا تحقق، یعنی وقتی شبهه برایت ایجاد شد ادامه نده شبهه را. نرو در صدد اینکه بررسی کنی که شبهه چه هست و چه نیست امثال اینها. خیلی از شبهات هست که خیلی از، یک جلسه ای بود در بعضی از فامیل ها یک مقدار دور ما. جلسه در واقع چیز بود بعضی افرادی در اینها بودند که جنبه های روشن فکری داشتند. بحث هایشان به بحث های روشن فکری و این حرف ها و یکی از جوان های فامیل اخیرا از او شنیدم که من نمی روم آنجا. گفته است که من توانایی این چیزها را ندارم اصلا نمی خواهم این حرف ها را بشنوم. خب خود این یک مرحله ای است اینکه آدم بداند که خیلی از چیزها را توانایی چیز ندارد. اذا ظننت فلا تحقق، من احتمال می دهم که این هم مراد همین وسوسه فی التفکر فی الخلق باشد. یک نکته ای حالا وقت گذشته است فقط من یک چیزی عرض کنم و آن این که این تعبیری که در اینها وارد شده است، این تعبیر در روایات عامه روایاتش را خواندم امثال اینها. از روایات عامه به نظر می رسد که آن معنایی که مرحوم صدوق معنا می کنند نیست. اولا از روایات عامه که وارد شده است، که متن هایش را هم دیروز خواندم. مراد از رفع، به اصطلاح رفع مؤاخذه است. رفع مؤاخذه و رفع اثر و امثال اینها است. آن هم رفع مؤاخذه نسبت به وساوس نفسانی نه اینکه این تعبیراتش را مثلا یک تعبیری که ان الله تجاوز لی عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تکلم او تعمل. این ظاهرا اشاره به همین معنایی هست که در کتاب های عامه، ان الله تجاوز عن امتی ما وسوست به انفسها. ما لم تتکلم أو تعمل به. این

مراد یعنی اینکه موسوس واقع، آن معنایی که متعلق وسوه واقع شدن و محسود واقع شدن امثال اینها، تجاوز الله عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم ینطق به لسان أو تعمله یدٌ. در چیزهای عامه همه اش بحث تجاوز و، ان الله وضع عن امتی ما حدثت به انفسها، اینها رفع مؤاخذه است و رفع تأثیر و امثال اینهایی که در کلمات بعضی از چیزها وارد شده است ظاهرا مربوط نیست و این با توجه به تکرری که در کتب عامه وجود دارد. این ها همین است. مضمون دیگری نیست و این البته حالا عرض کنم خدمت شما مراد از وسوسه، وسوسه در مخلوق است یا خلق است اینها. شاید به هر دو سازگار است. خیلی روشن نیست که وسوسه در آفرینش است یا وسوسه در مخلوقین و سوء ظن به مخلوقین است. ولی آن معنایی که محسود واقع شدن و آنهایی که مرحوم شیخ صدوق مطرح می کند این با تعبیراتی که البته در آن روایت خاص را من نمی گویم. مرحوم صدوق در آن روایت خاص مطرح کرده بود. ولی آن معنا را ما بخواهیم از آن روایت بخواهیم وارد کنیم در ما نحن فیه آن خیلی صحیح نیست. آن روایت هم یک ذیلی در بعضی از نقل هایش دارد. الا أن المؤمن لا یستعمل حسده. مرحوم مجلسی لا یظهر الحسد تعبیر کرده است ولی ثلاثه، در روایت حمزه بن حمران این شکلی نقل شده است که

**ثَلَاثَةٌ لَمْ یَنْجُ مِنْهَا نَبِیٌّ فَمَنْ دُونَهُ التَّفَکُّرُ فِی الْوَسْوَسَةِ فِی الْخَلْقِ وَ الطِّیَرَةُ وَ الْحَسَدُ إِلَّا أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا یَسْتَعْمِلُ حَسَدَهُ**

ظاهرش این است که می خواهد بگوید که اینها حاسد واقع هستند. یعنی همه اشخاص ممکن است حاسد باشد ولی این حسد وقتی شخص مؤمن شد فضلا عن انبیاء که اصلا به آن مراحل نمی رسد. اینها عرض کنم در مقام عمل بر نمی آیند. همان تعبیری که ما لم ینطق بلسان أو ید. فقط در خلجانات روحی است و این خلجانات به مقام عمل نمی رسد. این تعبیر هم توجیهش با فرمایش مرحوم صدوق خیلی سخت است. خیلی است است الا أنّ المؤمن. به صورت مکلفانه هم این را هم می شود با کلمات مرحوم صدوق تطبیق داد ولی ظاهر این تعبیرات، تعبیراتی نیست که با چیزهای مرحوم صدوق چیز باشد. این به هر حال به نظر می رسد که یک سری خلجاناتی در چیزهای انبیاء هم رخ می دهد. ان النفس لأماره السوء الا ما رحم ربی، آن که در مورد حضرت، ه وَ مٰا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّٰارَةٌ بِالسُّوءِ

یعنی یک سری خلجاناتی در نفس حتی انبیاء هم پیدا می کند و انبیاء با آنها مبارزه می کنند. اینجور نیست که انبیاء این وسوسه ها در قلبشان خطور نکند. خطور می کند ولی آنها را از بین می برد. یعنی شیطان حتی با انبیاء هم درگیر می شود. اینجور نیست که انبیاء اصلا وسوسه، حسد و امثال اینها در قلبشان وارد نمی شود. نه، وارد می شود ولی نمی گذارند این استقرار پیدا کند وامثال اینها. ان النفس لأماره بالسوء که در مورد حضرت یوسف در آیه قرآن هست این است که یک خلجانات روحی وجود دارد و این خلجانات خب مبارزه می کنند. یعنی آن بحث جهاد با نفس در مورد انبیاء هم معنا دارد ولی انبیاء در این مبارزه پیروز هستند. حالا مؤمن که ممکن است در قلبش مستقر شود ولی لا یستعمل حسده. انبیاء این حسد ها را از بین می برند. یعنی در قلبشان هم که بیاید اصلا نمی گذارند که جاگیر شود و بماند. یک خلجانات بدوی هست و این خلجانات بدوی می تواند، هیچ ما دلیل نداریم که انبیاء هیچ گونه خلجانات روحی و، ما در مورد حضرت امیر صلوات الله علیه تعبیر می کند که من به شاب سلام نمی کنم از این می ترسم که در قلب من چیزهایی ایجاد شود، هیجانات روحی ایجاد شود که آن ثوابی که در سلام کردن به مؤمن هست آن ثواب از بین رود. من به مرأه شابه سلام نمی کنم. خب معنایش این است که حتی کسی مثل امیر المؤمنین هم این زمینه خلاناتروحی در مورد ایشان وجود دارد و البته این خلجانات هیچ وقت باعث چیز نمی شود.

شاگرد: اگر نباشد که اصلا امتحان معنا ندارد.

دیگر بحث خاصی این بحث ندارد. حالا بحث های دیگر اصولی مربوط به این روایت را انشاءالله بعد از تعطیلات.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

اصلا قل انما انا بشر مثلکم یک مقداری اش می تواند ناظر به این خلجانات باشد یعنی آن اینجور نیست که من هیچگونه چیزهایی نداشته باشم ولی سلطان ندارد شیطان بر من. انما سلطانه علی الذین، مجرد ورود این چیزهای شیطانی و اینها معنایش این نیست که کسر شأن انبیاء نیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد